

«علامه» زنده است؛ به مسافرت رفته ...

«در سال ۱۳۰۷ به دنیا آمدم. برای اینکه در خانه شیطانی نکنم، مرا خیلی زود به مکتب فرستادند. دو سه ملاباجی که خدا رحمتشان کند، معلم های اول من بودند.»



«در سال ۱۳۰۷ به دنیا آمدم. برای اینکه در خانه شیطانی نکنم، مرا خیلی زود به مکتب فرستادند. دو سه ملاباجی که خدا رحمتشان کند، معلم های اول من بودند. معلم به مدیر مدرسه گفت که این شاگرد باید به کلاس دوم برود و رفتم. بعد از کلاس ششم ابتدایی از مدرسه بیرون آمدم.»

چند سالی بعد از آنکه «حسن» در یک روز سرد زمستانی، ۲۱۶۰ متر بالاتر از سطح دریا و دقیقاً روبروی جبهه جنوبی دماوند در روستای «ایرا» از توابع بخش لاریجان شهرستان آمل به دنیا آمد، دقیقاً با همین اوصافی که خودش می گوید کلاس ششم ابتدایی را تمام کرد و حدود یک سال و نیم به مدرسه نرفت: «در دکان پدر مشغول بودم تا یک بارقه الهی نصیب شد ... در قرآن می دیدم نوشته «و لم یکن له کفوا احد» ولی ما در نماز می خوانیم «و لم یکل له کفوا احد». این را از بنده خدای کشاورزی که قرائت قرآنش خوب بود پرسیدم. ایشان گفتند این حرف یرملون است. گفتم یرملون یعنی چه؟ ایشان قدری برای من صحبت کرد و سپس گفت الان وقتش هست، چرا شما معطلی؟ برو دنبال تحصیل علوم و معارف. ایشان به نجف اشاره کردند ... حرف های او مرا دگرگون کرد و محبت تحصیل معارف قرآنی را در قلم برافروخت ... به دنبال آن، روزی با پدرم صحبت کردم. او بی درنگ همراه با شفعی شدید اجازه داد.»

او مهر سال ۱۳۲۳ در سن ۱۶ سالگی برای تحصیل علوم دینی وارد مسجد جامع آمل شد و شش سال در آنجا درس خواند: «از ابتدای ورود به درس، یکی از بزرگان به نام مرحوم آقا عبدالله اشراقی، روزانه می آمد و برای ما رساله مرحوم آقای اصفهانی را که مرجع عصر بود درس می گفت. درس های آقایان هم بسیار منظم بود. بعد از شش سال به لمعه و قوانین که رسیدم، نزد آقایان آمل امتحان شدم ... در آن وقت هنوز به ما اجازه ن داده بودند لباس روحانیت بپوشیم. خیلی در این امر مواظب و مراقب بودند. پس از امتحان، به دستور مرحوم آیت الله غروی آملی لباس روحانیت پوشیدم ... با اجازه آقایان اساتید آمل پس از شش سال تحصیل در آنجا، در روز چهارشنبه اول شهریور ۱۳۲۹، مطابق نهم ذیقعده ۱۳۶۹ ق.ه به تهران مهاجرت کردیم.»

جوانی ۲۲ ساله بود که به تهران آمد و در مدرسه حاج ابوالفتح در انتهای خیابان ری ساکن شد. سیداحمد لواسانی، میرزا ابوالحسن شعرانی، آیت الله حاج میرزا محمد مهدی محی الدین الهی قمشه ای، آیت الله شیخ محمدحسین فاضل تونی، آیت الله رفیعی قزوینی، آیت الله شیخ محمدتقی آملی، آیت الله میرزا احمد آشتیانی و مرحوم حاج شیخ محمدعلی جولستانی کسانی بودند که طی حدود چهارده سال به او دروس مختلف را آموزش دادند. حسن زاده آملی ۲۲ مهر سال ۱۳۴۲ به قم رفت و در آنجا ماند.

در همان سال ورود، در درس های خارج فقه آیت الله اراکی، آیت الله گلپایگانی و آیت الله میرداماد شرکت کرد و همزمان در درس های علامه طباطبایی هم حاضر شد. او حدود ۱۷ سال شاگرد علامه طباطبایی و برادر او بود و در همین دوران، تدریس هم می کرد. علاوه بر ۱۴ دوره شرح منظومه، چهار دوره اشارات، یک دوره اسفار اربعه و چهار دوره شرح فصوص قیصری، شرح تمهید و مصباح الانس را هم تدریس کرده و در همه این سال ها دروس ریاضیات، هیأت، وقت و قبله را هم درس داده که کتاب دروس «معرفة الوقت و القبلة» محصول آن درس هاست.

شاید دقیقاً برای همین، «علامه» بود و دیگر عالم همشهری اش یعنی آیت الله جوادی آملی به او لقب «ذوفنون» داد. در میان عالمان حوزوی، فقیه، اصولی، فیلسوف، اهل حدیث، عارف و متکلم زیاد است ولی خیلی کم می توان کسی چون حسن زاده آملی را پیدا کرد که علاوه بر اینها در طب، ادبیات، هیئت و نجوم هم صاحب نظر باشد. ریاضی، کتاب شناسی، خوشنویسی و تصحیح متون هم جزء حوزه هایی بود که علامه در آنها نظر و اثر داشت.

گرچه بیش از ۱۹۰ اثر علمی در فلسفه، عرفان، کلام، فقه، تفسیر، حدیث، رجال، ریاضیات، هیئت، نجوم، طب، ادبیات و علوم غریبه داشت اما وقتی از او می خواهند آثارش را معرفی کند، می گوید: «برای اینکه نفس را مشغول باید داشت که حکما فرموده اند نفس را مشغول بدار، وگرنه او تو را مشغول می کند، تعلیقات و حواشی بر کتب درسی از معقول و منقول، وسایل و جزوات در موضوعات و فنون گوناگون نوشته ام.»

زمانی هم از او می خواهند درباره خود چیزی بنویسد و او این چنین می نویسد: «این کمترین درباره خود چه بنگارد که نه تألیفی شایان تعریف دارد و نه تصنیفی سزاوار تحسین. نه عقده ای را به دنبال خود گشوده است و نه مشکلی را به بیان خود حل کرده. نه اهل حل و عقد است و نه مرد رتق و فتق. نه به مقامی واصل شده است و نه بهره ای از او حاصل. گویی درباره وی گفته آمد: نه شکوفه ای نه برگی، نه ثمر نه سایه دارم / همه حیرتم که دهقان به چه کار کشت ما را.»

گرچه او خود از خود نمی گفت اما بزرگان زیادی در وصف او جملات غریبی دارند. علامه طباطبایی می گوید: «راهی که حسن زاده در پیش گرفته است، خاک آن توتیای چشم من است ... شخصیت آقای حسن زاده را جز امام زمان (عج) کسی به آن پی

ندیده است.»
 ۱. آیت الله جوادی آملی، ۲. آیت الله حسن زاده آملی و ۳. آیت الله صادقی تهرانی نزد پیکر علامه طباطبایی
 آیت الله بهاءالدینی هم درباره او می گوید: «بنده زمانی بود که به خاطر مسائلی که پیش آمده، از حوزه و طلاب ناامید شدم

لیکن چشمم که به آقای حسن زاده آملی افتاد، به کلی از نظر خود برگشتم و امیدوار شدم.»
او که بی تردید مقام استادی داشت، در تکریم استادانش حد نمی شناخت: «بنده حریم اساتید را بسیار بسیار حفظ می کردم. سعی می کردم در حضور اساتید تکیه به دیوار ندهم. سعی می کردم چهارزانو ننشینم. حرف را مواظب بودم زیاد تکرار نکنم. چون و چرا نمی کردم که مبادا سبب رنجش استاد بشود» و تا آنجا پیش رفت که در جلسه درس، کف پای استادش مرحوم الهی قمشه ای را بوسید و وقتی با اعتراض او روبه رو شد، گفت: «آقا! حق شما بر من بسیار عظیم است. نمی دانم چه کنم. مگر به این وسیله دلم آرام گیرد و خودم را لایق نمی بینم که دست مبارک شما را ببوسم.»

علامه درباره همین ماجرا در جایی می نویسد: «پس از رحلت آقای الهی، وقتی بدن مبارکش را به خاک می سپردیم، پاهایش را بنده در بغل گرفته بودم. به یاد آن شب افتادم که کف پایش را بوسیدم. خواستم در کنار تربتش تجدید عهد کنم ولی حضور مردم مانع شد» و دقیقاً به دلیل همین صفت، مرحوم الهی قمشه ای یک روز به او فرموده بود: «شما خیر می بینید چون نسبت به اساتیدتان مراعات ادب و احترام می کنید.»

از میان تمام آثار علامه، «الهی نامه» شاید تنها اثری باشد که تمامش دل است و مناجات. کافی است همین چند بند را بخوانید تا موافق این نظر شوید:

- الهی! عمری آه در بساط نداشتیم و اینک جز آه در بساط ندارم.
- الهی! همه گویند خدا کو، حسن گوید جز خدا کو.
- الهی! همه از مردن می ترسند و حسن از زیستن که این کاشتن است و آن درویدن.
- الهی! حسنم کردی، احسنم کن.
- الهی! همه از تو دوا خواهند، حسن از تو درد.

دیوان اشعار استاد هم ۵۰۰۰ بیت شعر دارد. در غزلی سروده است: «به فطرت عشق پاکش را به دل دارم به دل دارم / دگر معشوق ثانی را نمی خواهم نمی خواهم»

«تصحیح کلیله و دمنه»، «تصحیح گلستان سعدی»، «مصادر اشعار منسوب به امیرالمؤمنین (ع)»، «تقدیم و تصحیح و تعلیق نصاب الصبیان»، «ده رساله فارسی» و «هزار و یک نکته» هم از دیگر آثار ادبی اوست.

عرفان، مشخصه اصلی علامه بود که در بیان واقعیت آن می گوید: «دین خدا عرفان است، معرفت الله است و قرآن برای تزکیه و تطهیرها از جانب خداوند متعال آمده است تا صاحب قلب سلیم بشویم ... حقیقت عرفان این است. بعضی ها می گویند ما تشنه ایم ولی تنها حرفش را می زنند و الا تشنه به سوی آب می رود. کسی که درد دارد، به سوی درمان و طبیب می رود ... اگر تشنه هستند، بیایند ببینند آب هست یا نه»

علامه، سوم مهر ۱۴۰۰ به دیدار معبودش رفت؛ اتفاقی که آن را «سفر» می دانست: «آقایان داریم خداحافظی می کنیم. ای بسا که خبر به شما رسیده حسن زاده مسافرت کرد. آه و ناله ای ندارد که. هست. نظام عالم است و ما هم از پس پرده خبر نداریم. خدا نکند ندارد که. چرا نکند؟ اینجا باشیم برای چه؟ دار خلود نیست. دار حرکت است.»

منابع:

۱. مجله گلبرگ اردیبهشت ۱۳۸۵، شماره ۷۴، علامه ذوالفنون؛ تجلیل از مقام علمی علامه حسن زاده آملی
۲. دیوان علامه، ص ۱۰۸
۳. کیهان فرهنگی، مرداد سال ۱۳۶۳
۴. گفت وگو با علامه حسن زاده آملی، صص ۴۲ - ۴۵

ایسنا